

## هزارستان دیگر زوال نخواهد کرد!

دکتور عنایت‌الله شهرانی

من یکی از دوست‌داران ویا اگر حقیقت را بگویم از خوش‌بینان واقعی این ملیت تاریخی ولی مظلوم هزاره‌ها می‌باشم، این مردم در طول سال‌های زیاد آنقدر رنج کشیدند، تحقیر شدند و تلفات جانی دادند که در تاریخ افغانستان هیچ قومی ویا ملیتی بدرجه آنها بمشکلات حیاتی روبرو نشده است. نه تنها یک لعنت، بلکه هزار لعنت و نفرین بر امیر عبدالرحمن یا کاسه‌لیس انگریز که ریشه‌های محکم و قوی ملیت هزاره را از میان برد، او هزاران هزاره بی‌گناه را به شهادت رسانید، فرار و تبعید کرد، کنیز و غلام گردانید و از یادگارهای منحوس او تا سال‌های اخیر است که در افغانستان مردم، آن قوم نجیب و تاریخی را به‌نظر احترام نمی‌دیدند، ای کاش قبر امیر عبدالرحمن جنایتکار تاریخ را خراب کنند و استخوان‌های گنده و رمیم منحوس او را برآورده در میدان پارک زرنگار در محضر عام با پاروهای حیوانات بسوزانند تا روح خبیثه وی از آن رنج ببرد.

امیر عبدالرحمن تنها به هزاره‌های عزیز و شریف و قلب مردم افغانستان ضرر نرسانید بلکه به صفحات شمال و غرب مملکت ما و حتی به هم‌تباران خودش مشکلات زیاد آورد و زهرهای ظلم و بیدادگری را به آنها با قساوت و بی‌رحمی‌های زیاد چشانید.

استعداد و نبوغ هزاره‌های امروزی به ما می‌رساند که این مردم، استعداد زیاد و صاحب توان در دانش و فرهنگ دارند و از میان صدها هزار هزاره قربانیان دور امیر عبدالرحمن نوابغ، سیاستمدار، دانشمند، هنرمند و شاعر به یقین که وجود داشتند که آنان همه بی‌نام و نشان از این جهان رفتند.

در پایان حکومت کمونستی کشور ماتحت حمایت روس‌ها بعضی نهضت‌ها در میان ملیت‌ها بمیان آمد که از ذکر همه آنها بجز یکی منصرف می‌شویم، آن یک عبارت از عبدالعلی مزاری با لقب «بابه مزاری» می‌باشد. در اسلام‌آباد بودم که شخصی از جانب شهید عبدالعلی مزاری پیغام آورد که اگر من شهرانی به کابل بروم، یک بار وی را دیدن کنم؛ که چند سال پیش آن ملاقات را بصورت بسیار مختصر زیر عنوان «اولین و آخرین دیدار» نوشتم و این بار نیز زیاد نمی‌نویسم.

شهید عبدالعلی مزاری را هزاره‌ها «بابه مزاری» می‌گویند، وی برحق «بابه» هزاره‌هاست. او شخصیت بالاتر از تصور من بود، هوشیار، سخن‌دان و سخن‌شنو، سیاستمدار با احساس که تاریخ هزاره را خوب می‌دانست و پاسدار برحق کوه‌های هندوکش بود و او را عقاب کوه بابا باید گفت.

موضوع مهمی که در میان آمد، ارتباط تورک و هزاره بود، او همه ملیت‌ها را محترم می‌شمرد و هزاره‌ها را جزء لاینفکای تورک می‌دانست، واقعاً من در همه مقالات خود تورک‌ها را به شکل تورک اوزبیک، تورک هزاره، تورک تاتار و تورک تورکمن نوشته‌ام. اکنون اکثراً هزاره‌ها به زبان اصلی ختایی‌شان سخن نمی‌گویند، مثلیکه صدها تورکی زبانان به اثر قرابت و ارتباطات با فارسی‌زبانان، فارسی‌زبان شده‌اند، یک‌تعداد هزاره‌های شمال هنوز به همان تورکی قدیم توکیو (ابوالآبای هزاره) یا ختایی سخن می‌گویند.

بابه مزاری می‌دانست که دو طایفه بزرگ تورک‌ها که باهم تفاوت‌های خوردی دارند در افغانستان قرار دارند، یکی از آنها تورک‌های مرکزی می‌باشد که اصلاً اجدادشان به تورکان توکیو، سیتی‌ها و یوجی‌های

ختای که از تورکستان شرقی در زمان‌های شاید پنج‌هزار سال پیش آمده؛ می‌رسد، تورکی‌شاهان، کوشانی‌ها، یفتلی‌ها، تگین‌شاهان، شارها و کابل‌شاهان از بقایای آنها می‌باشد، بعد از شه‌یاران این تورکان توکیو، آلپتگین و سبکتگین، سلطان کبیر محمود غزنوی و بازماندگان آنان و جوامع کثیر هزاره‌ها می‌باشند و غالباً کلمه «هزاره» بسیار بعد بر آن مردم نسبت داده شده است و لازم بیادآوری می‌باشد که هزاره به هیچ‌صورت از بقایای مغول‌ها نمی‌باشد، اگرچه در خون همه تورک‌ها با مغول‌ها یکی می‌باشند ولی بعدها بدو قوم بزرگ جدا گشته اند، اکنون در میان تورکان، مغول‌ها زیاد می‌باشند و اکثراً در میان تورکان هضم گردیده‌اند.

هزاره‌ها یا بعبارة دیگر تورکان توکیو از باشندگان اصلی و قدیم کابلستان و زابلستان تا به سیستان می‌باشند، یک دلیل عمده اقامت آلپتگین بزرگترین سردار رزمی دور سامانیان که به جهاد جانب هندوستان از راه غزنی می‌رفت اینست که اقوام تورک‌های مرکزی افغانستان آن‌روز همه تحت قیادت یک رهبر قرار نداشتند، لذا آلپتگین همه را جمع و یک مرکزیت مستحکم را در غزنی اساس گذاشت که سال‌های زیادی دوام کرد و گفتنی‌ست که مادر سلطان کبیر محمود غزنوی دختر خان بزرگ هزاره زابلی می‌باشد، در خصوص شمایل و سیمای سلطان کبیر محمود غزنوی خوانده‌ایم چشمان او تنگ چون تورکان هزاره و ریشش نیز باریک بود، همچنان ما خوانده‌ایم که «هزاره سلطان مسعود» یکی از بزرگترین اقوام هزاره می‌باشد و این خود دلیل عمده و مهمی است که هزاره ارتباط به تگین‌ها دارد و از جمع تورکان توکیو می‌باشند.

تورکان هزاره گرچه رهبریت خود را بدوران عموزاده‌گان شان غزنویان از دست دادند، ولی خان‌های بزرگ-شان چون ارغونیان دوره بابرشاه (از جمع تورکان تورکستان جنوبی) و غیره تا زمان امیر عبدالرحمن حفظ کرده و هر خان و ملک صاحب قدرت و حاکمیت بودند.

دوم تورکان دیگر سرزمین افغانستان قدیم تا امروز تورکان تورکستان جنوبی می‌باشد که بگفته مرحوم کاتب هزاره سرزمین تورک‌های صفحات شمال امروزی را «تورکستان صغیر» می‌گفتند. این تورکستان صغیر را در سال‌های بعدی عمده بنام «صفحات شمال» مبدل ساختند.

بعد از گرویدن هزاره‌های مرکزی افغانستان به مذهب تشیع یا جعفریه مردم تورک هزاره اندک-اندک خود را با تورکان هزاره در تشخیص قرار دادند و تورکان هزاره اهل سنت والجماعه خود را به تاجیک‌ها و تورکان اهل سنت آهسته آهسته قرابت دادند که مذهب شیعه در افغانستان ریشه و قدامت طولانی دارد.

تورکان هزاره که در مکالمات کنونی‌شان هزاران لغات تورکی استعمال می‌گردد، بعد از دوره انکشاف دادن فارسی به توسط غزنویان در رأس سلطان کبیر محمود غزنوی اطرافیان و درباریان آهسته-آهسته زبان‌شان را به آن‌طرف نزدیک ساختند.

از اینکه درین مقاله تورک هزاره ویا تورک اوزبیک را مکرراً تکرار نمودیم، منظور اینست که بدون تردید کلمه «اوزبیک» بر تورکی‌زبانان آسیای مرکزی نابجا استعمال گردیده و این کلمه بعد از استعمار سرخ روس‌ها زیاده‌تر معمول گردید و هدف روس‌ها هم جدا-جدا سازی جامعه بزرگ و کبیر تورکستان بود.

همچنان کلمه «هزاره» که در استعمال این کلمه کدام مخالفت، موافقت وجود ندارد چونکه اکنون مردم بدان عادت گرفته اند، باری هم با جناب پروفیسور دکتور عبدالواحد سربانی درین باره صحبت گردید، وی

فرمود که خوب است اگر نام اصلی مردم استعمال گردد و در کنار آن «هزاره» هم بیاید مثلاً تورکان هزاره یا مغولان هزاره.

اکنون در میان تورکان این اقوام نام‌های چون چوگل (در میان هزاره‌ها چگل و در تاریخ قدیم بدخشان می‌خوانیم که نام اصلی‌اش ملک «چگل» است) تاتار، قزلوق، لاجین، چیچکه و غیره که همه در میان هزاره موجود می‌باشد، علاوه بر مناطق هزاره‌ها، هزاره‌های گدی، نایمان، تورکمن، تولون، ترخان، بربر و غیره است که همه در میان تورک‌ها وجود دارد، دیگر ضرورت نیست که در خصوص تورک بودن این مردم تبصره گردد و این دلایل و دلایل دیگر می‌رساند که هزاره‌ها از ذریات تورک می‌باشند.

حضرت استاد حسین علی یزدانی می‌فرماید که اروزگان یکی از مناطقی می‌باشد که هزاره‌ها بار اول در آنجا، جایگزین شده اند و بدون تردید این نسبت حقیقت دارد، نام منطقه هزاره‌گان (ارزوگان) و اطراف آن تگین‌آباد بود و تگین‌ها از طایفه قزلوق می‌باشند و سبکتگین و محمود غزنوی فرزند او قزلوق هستند و تا کنون در میان هزاره‌ها قزلوق‌ها وجود دارد، چون سبکتگین خود را تورک می‌گفت، پس تورک قزلوق گویا تورک هزاره معنی می‌دهد.

در یکی از دهات بدخشان به اسم شهران بصورت عموم همه خودها را تورک می‌گویند و در میان آنها جمعیتی می‌باشند که آنها را به اسم «چوگل» یاد می‌نمایند و بدون تردید آنها عبارت از «چگل» هستند و در تخار قوم مشهوری بنام «چیچکه» تشریف دارند که در میان هزاره این نام از شهرت زیاد برخوردار و همه با اسم تورک شناخته شده اند، پس نشانه‌های زیادی وجود دارد که این دو طایفه هزاره و تورک یکی اند و از آنست که «تورک هزاره» باید برایشان نام داد، زیرا وقتی که می‌گوئیم هزاره‌های تورکمن این همان معنی تورک بودن شان را می‌دهد.

مؤرخین درباره تشخیص تاتار- تورک و مغول مغشوش اند، در حقیقت مغول و مغولیزم بعد از رویکار آمدن چنگیزخان در میان آمد، درحالیکه این طایفه مغول با مقایسه با مردم تورک‌های تورکستان شرقی نفوس شان بسیار کم بود که آنها را اویغور می‌گفتند و چنانچه تا کنون کلمه اویغور مروج می‌باشد. بعد از بمیان آمدن چنگیزخان ممالک و کشورهای زیر سلطه وی بنام اولاده‌هایش منقسم گردید، در تاتارستان جوجی و در تورکستان جنوبی چغتای و همه مردم زبان و رسم و رواج را به آنها نسبت میدادند، مثلاً می‌گفتند تورکی چغتایی (یعنی تورکی اوزبکی فعلیه) این کلمه حتی تا دوره‌های تیموریان هرات مروج بود و یک‌تعداد نادانسته خودها را تورک چغتایی می‌گویند.

در ملک جوجی خان مردم فکر می‌کردند که همه باید به مغول نسبت داده شود، درحالیکه در آنجا همه تورکان تاتار حیات بسر می‌بردند و تا کنون طوریکه گفته شد بعضی‌ها تفاوت تورک، تاتار و مغول را نمی‌دانند درحالیکه تاتار یکی از اقوام تورک و همزمان در پیدایش مغول بروز کرد و مغول طبعاً با تاتار بنی اعمام می‌باشد و در حقیقت تورک و مغول از اولاده یافت می‌باشند که تورک و تاتار یکی حساب می‌گردند و مغول به اثر موقعیت جغرافیایی در زبان و طرز حیات با تورک‌ها تفاوت‌هایی دارند، اعراب تا کنون تاتار را مغول می‌گویند که بعضی مؤرخین در نوشته‌ها از آنها تقلید می‌کنند.

استاد شاه علی اکبر شهرستانی نویسنده بزرگ هزاره لغت‌نامه‌ی را ترتیب داده که جمعاً به پانزده صد لغت می‌رسد که از زبان فارسی دری هزاره بنام لغات تورکی و مغولی استخراج کرده است، از آن جمله

دوازده و نیم صد آن لغات تورکی و مابقی مغولی می باشد و این می رساند که هزاره بمراتب نزدیک تر به تورک بوده و منسوب به تورک هستند و همان دونیم صد لغت مغولی نیز در میان تورکها استعمال می گردد و استاد شهرستانی که بزبان تورکی وارد نیست و از روی علم فلاوژی لغات مذکور را استخراج نموده و اگر با تورکی زبانان تماس می گرفت همه لغات متذکره به تورک تعلق می یافت و این بدان معنی نیست که در زبان مغولی لغات مذکور معمول نیست بلکه لغات مشترک دارند و اصلاً همه دارای یک منشأ می باشند، حتی زبان دراویدی، آلبانی، فنلندی و کوریایی به همین ریشه آرال آلتایی ارتباط مستقیم دارند.

تبصره در موضوعات متذکره در میان مرحوم عبدالعلی مزاری و من بسیار پیشرفت و مسایل گفتگو در میان او و من اندکی غامض تر و پیچیده تر شد و از آن سبب بعد از دریافت افکار آن شهید سیاستمدار من جرئت آنرا یافتم که از شخص خودشان مستقیم بپرسم، یا استاد مزاری شما که اینقدر علاقمندی به تورک و تورک تبارها نشان می دهید و هزارهها را از جمع تورکان می شمارید، آیا اجازه می دهید که از شما بپرسم که جناب عالی تورک می باشند و یا شیعه؟

بابه مزاری چون سیاستمدار است و می خواهد بداناند که منشأ نژادی اش چیست، از آن سبب این سو و آن سو نگاه کرد، سیاستمداران فرمود که اگر کسی خواسته باشد دین خود را تغییر دهد یک مسئله اختیاری و شخصی می باشد، ولی قدرت آنرا ندارد که خون خود را تغییر دهد و از آن سبب گفت که او تورک است و خون تورکی دارد، چنانکه امروز DNA خونها را می تواند تشخیص نماید.

من ارتباط مرحوم مزاری را با ایران قطعاً نپرسیدم، ولی او خود با بزرگواری که داشت فرمود که هیچ رابطه ای با ایران و ایرانیان ندارد، در گفته هایش اندک نفرت احساس می شد و علاوه کرد که هیچگاه با آنها دوستی نخواهد داشت و از مشکلاتش در ایران قصه کرد و معلوم می شد که حقیقت را می گوید.

تا کنون من نمی دانم او مرا بکدام یک موضوع مشخص خواسته بود، ولی دو- سه موضوع را دریافتم، یکی این بود که گفت که چهارصد و پنجاه جسد شهدای هزاره در افشار افتاده و خوراک گرس و روباه و شغال شده است و اگر کسی بدفن آنها دست زند اوهم از طرف حکومت کشته می شود. دو دیگر گفت که درباره واقعه چنداول، قابل گفتن نیست و به هرکس نه تنها در داخل بلکه در خارج نیز موضوع روشن می باشد.

سوم موضوع مهمی که شاید می بود، همان بود که می خواست یک ارتباط بسیار نزدیک با قوه شمال تحت فرمانروایی مارشال دوستم داشته باشد و این موضوع را خیلی محتاطانه در لفافه اظهار داشت.

در این اواخر از میان هزارهها یک تعداد رهبر بنامهای اکبری، خلیلی، دانش و محقق سر بلند کرده اند که هر یک یقیناً شخصیت های بسیار مهم و عمده هزارهها خواهند بود، با احترامیکه به هر یک از آنان دارم و رهبران خوب می باشند ولی در پیشانی مرحوم عبدالعلی مزاری نقش «رهبر» بخوبی خوانده و دیده می شد.

وقت غذای چاشت بود که ما هر دو صحبت می کردیم، جوانی از در درآمد با آفتابه و لگن دستها را شستیم، یک کاسه گلین آوردند و پیاهو (شوربای که گوشت ندارد) را در بالای دسترخوان گذاشتند که داخل آن چند دانه نخود بود، آنرا با نان خوردیم، من آن وضع ساده و طبیعی را که یک رهبر داشت از دل و جان تقدیر کردم، ب فکر و عقیده من مزاری آن حیاتی را که جوانیها، کارگران، آوارهگان و فقرا داشتند و دارند، بیاد داشت و می خواست که دایم از دل آنها باخبر باشد، گویا که اوهم جز آنها است. در تاریخ حیات امیر

تیمور صاحبقران خوانده ایم که در سفرها و جنگ‌ها غذایی را که عساکرش داشتند اوهم از همان غذا می‌خورد.

تواضع و مردم‌داری مزاری مرا بیاد دورهٔ خلفای اسلام آورد، می‌گفتند که حضرت علی (کرم‌الله وجهه) در موقعیکه حضرت بی بی فاطمه را ازدواج کرده بود، همان پوستین را که در خانه منحیث لحاف استعمال می‌نمودند در بیرون آنرا می‌پوشید، هذالقیاس عدالت عمر و نیز عمر ابن عبدالعزیز را بیاد می‌آورد، خصوصیات این رهبر هزاره‌های گرامی و عزیز که من بچشم سر دیده بودم هرگز فراموشم نشده است، البته من بارها از جنگ‌های شدید در ساحهٔ کابل با تاجیک‌های محترم و پشتون‌های محترم شنیده‌ام، ولی قضاوت من همان است که برایم گفته شد.

چشمان این رهبر تیزبین و خیره کننده می‌نمود، هرگاهیکه من جانبش نگاه می‌کردم، می‌دیدم که جانب من می‌بیند، لباس‌های او با شمایلش نمونه‌ای از هزاره‌هایی بود که من هزاران هزاره را دیده بودم و ارتباط داشتم.

بیاد دارم همان دقیقه‌ای که داخل صحن حویلی دفتر او شدم، صدها بوجی ریگ به‌جهت مقاومت با رقا ویا دشمن وجود داشت و وقتیکه در اتاق داخل دفتر شدم چندین شخصیت‌ها در آنجا بودند که قیافه‌های کابلی‌ها را داشتند، کلاه‌های قره‌قل و لباس‌های غیر معمول هزاره‌ها را بر تن کرده بودند، آهسته-آهسته همه از دفتر برآمدند، بعدها دانستم که آنها مردمان چنداولی می‌باشند و مرحوم باب‌ه مزاری رهبر هزاره‌ها و من باقی ماندیم، در دفتر مذکور کرسی و میز وجود نداشت، همه دوشک و بالشت بود و بس. اشیای زینتی دیده نمی‌شد و دیکور همان دیکور طبیعی خانه‌های کابل بود و این اتاق مرکز فرمانروایی مرحوم مزاری را تشکیل می‌داد و من دفتر یکی از رهبران دیگر هزاره‌ها را دیده بودم که بر خود یک تخت صاحبقرانی را ساخته و بر سر آن می‌نشست و دیگران پائین از وی قرار داشتند.

مرحوم مزاری بعد از سلام علیک و احوال‌پرسی که پیش از غذا صورت گرفته بود، بعد از غذا باز به سوالات تاریخ تورک و هزاره به پرسیدن شروع کرد و برایم در مورد یک کتابی که به جهت مطالعه به مارشال دوستم فرستاده بود گفت که خبر دارد که مارشال هنوز کتابش را نخوانده است، ولی گرمی صحبت ما دوام داشت و در تاریخ هزاره و روشن ساختن آن بسیار علاقه داشت و معلوم بود که علاوه بر سیاست به علم خصوصاً تاریخ ارزش زیاد قایل بود.

از تاریخ سیستان، شاره‌های کابل و بامیان و غور سوالات زیاد کرد و بحث ما دربارهٔ ایماق‌ها نیز در میان آمد و به تشریحات و گفته‌های من البته علاقهٔ زیاد از خود نشان داد، مگر بآن هم برآن مذاکرهٔ هردویمان قناعت نکرده و فرمود وقتیکه به پاکستان بروم یک تحقیق بسیار علمی را دربارهٔ سیستان و تاریخ آن و اصلیت مردم آن سامان بنویسم و من آن فرموده‌اش را انجام داده و برایش فرستادم و نوشته‌ام برایش رسیده بود.

وقتیکه به امریکا آمدم، شنیدم که اوراق مذکور از دفترش مفقود گردیده است و برایم پیغامش رسید که باید دوباره چیزی بنویسم، متأسفانه نسبت بعد مسافه و نبود مأخذ نتوانستم آنرا اجرا نمایم، بدبختانه چندی بعد شنیدم که آن مرد شجاع و مدبر و رهبر اعلی برادران گرامی هزاره به شهادت رسیده است، همان زمانیکه شهادت وی را شنیدم، گفتم که مردم هزاره همه یتیم شدند.

مزاری آنقدر هوشیار، سیاستمدار و با تدبیر بود که بمجردیکه سر بلند کرد و رهبریت هزاره را بدست گرفت گروه‌های مختلفی تیت و پاشان شده هزاره‌ها را انسجام بخشید و تنظیم‌های خورد و بزرگ را در زیر اداره خود قرار داد و هر روز در حال پیشرفت بود و به یقین می‌توان گفت که اگر حیات او باقی می‌ماند، قوه بزرگی را در افغانستان بدست می‌آورد.

معلومات عبدالعلی مزاری در خصوص ارغونیان دوره بابرشاه و بعد از آن زیاد بود، خان‌های بزرگ و فیؤدال‌های هزاره‌ها را با حدود و مالکیت و خواص آنها می‌دانست، هردو باهم گفتیم که مادر امیر دوست محمد خان تورک جوانشیر و مادر امیر محمد افضل خان بروایت شخص امیر عبدالرحمن تورک طهماسبی بودند و امیر دوست محمد از حمایه مردم هزاره کاملاً برخوردار بود و از جانب دیگر از زمان احمدشاه ابدالی تا بدوره محمد ظاهرشاه میرزاها و مشاورین علمی و حتی سیاسی‌شان مردمان ویا اهل چنداول بودند، چنداولیکه تا زمان ورود مجاهدان اندک نفس می‌کشید، ولی بدبختانه درین دوره مجاهدان، چنداول یا برکت‌خانه کابل در فرهنگ نه تنها شخصیت‌های علمی را از دست داد بلکه عمارات و معابد آن نیز از میان برده شد.

مزاری یک سیاستمدار بسیار شجاع، هوشیار و با احساس بود که وی هزاره‌ها را با ریشه‌های تاریخی‌شان می‌شناخت و هزاره‌های افغانستان را با مقایسه هزاره‌های پاکستان، می‌دانست که در کدام موقف قرار دارند. مزاری کتاب استاد حسین علی حاج کاظم یزدانی و بعضی کتاب‌های دیگر را در خصوص هزاره‌ها خوانده بود، تا جائیکه راقم این سطور بعضی کتب را در خصوص هزاره‌ها خوانده و مطالعه کرده ام با همه احترام و ارزشیکه به نوشته‌های دیگران در خصوص هزاره‌ها دارم، مگر تألیفی حضرت حاج کاظم یزدانی را بسیار مکمل، مؤثق و درست می‌دانم، چونکه وی تحقیقات خویش را قدم بقدم در میان هزاره‌ها تعقیب کرده و خیلی خوب نوشته و من در کتاب «تاریخچه اقوام در افغانستان» درباره کتاب جناب یزدانی نوشته‌ها کرده ام. زمانیکه مجلس علمی و تاریخی استاد مزاری و من بپایان رسید، کتاب جناب حاج کاظم یزدانی را طور یادگار برایم تحفه داد.

در افغانستان هزاره‌ها به چندین فرقه تقسیم شده اند، هزاره‌های اهل تشیع، دوازده امامه و پیرو حضرت امام جعفر صادق<sup>(رض)</sup> و شاید این گروه در دوره‌های بسیار پیش اسلام به مذهب شیعه معتقد شده باشند، چونکه خاندان حضرت پیغمبر<sup>(ص)</sup> بوقت مخالفت‌ها خصوصاً اموی‌ها در ساحات خراسان پناه می‌آوردند، چنانچه تشریف‌آوری و شهادت حضرت یحی در خراسان از همین قبیل واقعات است، بسی از مردم به این عقیده می‌باشند که مذهب شیعه بوقت صفویان ایران که جمله تورک می‌باشند اساس‌گذاری گردیده ویا به تقویه آن مذهب دست داشتند که موقعیت جغرافیایی این هزاره‌های شیعه از جبال غور تا دهنه غوری (غرجستان) قرار دارد.

یک گروه از اهل هزاره‌ها به طریقه اسمعیلیه گرویدند، این طریقه در بدخشان در میان مردم شغنان، حصه‌هایی از درواز، واخان، زیباک، اشکاشم و بعضی مناطق دیگر وجود دارد، البته یکتعداد دیگر در بدخشان مرکزی که اصلاً اسمعیلیه بودند با گذشت زمان سنی حنفی شده‌اند، قابل یادآوری است که متولیان حکیم ناصر خسرو همه سنی حنفی می‌باشند، یکی از دروازیان که شاید حنفی ویا اسمعیلی باشد باور خود را به ناصر خسرو چنین ادا می‌نماید:

شاه ناصر اولیای شَهْ بنده نواز  
 اسکندر م و سگ تو ام از درواز  
 هرکس که بدر بار تو بیاید به نیاز  
 نومید ز دربار تو کی گردد باز

داستان گوینده ابیات بالا در کتاب «شاه محمد ولی خان دروازی» شرح داده شده است.

گروه دیگری از هزاره‌ها که اصلاً خون تورکی هزاره‌گی دارند، با یک خط باریک‌تر بین تورک‌ها و هزاره‌های اهل تشیع با هم از غور آغاز می‌گردد و تا به سرحد بدخشان می‌رسد، موقعیت این هزاره‌ها بعد از دهنه غوری در ولایات بغلان و قندوز و تخار بسیار وسیع و بزرگ می‌شود که اکثریت این هزاره‌ها سنی حنفی و خودها را به ملیت تاجیک منسوب می‌سازند، چونکه از تاریخ خودها خبر ندارند و نیز به اثر تبلیغات ضد شیعه و یا هزاره در طول کم از کم صدسال آخر خودها را تاجیک می‌دانند، نگارنده این سطور با یکی از شخصیت‌های علمی این جماعه بزرگ هزاره‌های سنی پرسیدم که چرا شما به تاریخ هزاره‌ها علاقمند نبوده و خودها را به برادران تاجیک نسبت می‌دهید، وی که از اهل خوست و فرنگ بود، فرمود که آنها همه در اصل خود «تورک» می‌باشند، گویا تورک هزاره، از گفته بالا چنین برمی‌آید که تعدادی از آنها از تاریخ خود آگاهی دارند، ناگفته نباید گذاشت حضرت امیر خسرو بلخی ثم دهلوی اصلاً اهل هزاره‌های لاجین بغلان می‌باشد که در اشعار خود به صراحت می‌فرماید که اصل و نسب او تورک می‌باشد و هزاره‌های کهگدای از همین جماعت بشمار می‌روند.

در سطور بالا از هزاره‌های شیعه، اسمعیلیه و سنی‌های تاجیک‌شده چند کلمه ادا گردید و درینجا از هزاره‌های که تاکنون اصالت تورکی خود را حفظ کرده‌اند معلومات کمی را ارائه می‌داریم، تفریق کردن هزاره‌های که هنوز تورکی صحبت می‌نمایند و سنی مذهب اند، اندکی مشکلات دارد، چونکه همه بیک عقیده و یک‌زبان در کنار هم حیات بسر می‌برند، مثال‌های زیادی از این تورکان هزاره را از دهنه غوری تا سرحد بدخشان و حتی در بعضی جای‌های بدخشان می‌یابیم، مثلاً هزاره‌های ده‌ویران خان‌آباد و غیره می‌باشند، می‌گفتند در سابق هزاره‌ها در بدخشان زیاد بودند و آنها به نام هزاره‌های ایماق یاد می‌شدند که اکنون در میان جامعه بدخشانیان هضم شده اند و به بسیار ندرت نامی از آنها گرفته می‌شود. ایاز ایماق بدخشانی غلام و سرافسر بزرگ سلطان محمود غزنوی از جمع همین تورکان هزاره ایماق بدخشان بود که عزت و احترام او نزد سلطان محمود غزنوی از داشتن ارتباط خونی بود که سلطان بر وی اعتماد زیاد داشت، بنگرید به نوشته استاد خلیل‌الله خلیلی درباره ایاز ایماق. و سلطان محمود غزنوی شوهر خواهر ایاز ایماق و ایاز از اعتماد کلی سلطان برخوردار بود.

هزاره‌های پشتون‌شده نیز در افغانستان زیاد می‌باشند، سرحدات غربی هزاره‌ها عموماً با باشنده‌گان پشتوزبان وصل است، از آن‌رو بی‌شماری از هزاره‌ها به پشتو تکلم می‌نمایند، یک گروه ایماق‌ها از چهار ایماق خودها را پشتون می‌دانند، درحالیکه بصورت قطع با شواهد زیاد پشتون نبوده و اصالت هزاره‌گی دارند، همچنان بقرار روایت حضرت حاج کاظم یزدانی (نویسنده طراز هزاره) قوم مسعود در اصل هزاره و اکنون به پشتو صحبت می‌نمایند، وقس علی‌هذا.

تفصیل مذاکرات بابہ مزاری و من همه بیادم نمانده ولی همینقدر می‌دانم که همه گفتار ما در خصوص مردم نجیب، شریف و داغ‌دیده هزاره‌ها بود و معلومات و گفته‌های ما را که در سطور بالا ذکر گردید در بر می‌گرفت و البته نمی‌توانیم نفوس اصلی هزاره‌ها را بنویسیم، لکن گفته می‌توانیم که مجموعه هزاره‌های شیعه، هزاره‌های سنی، هزاره‌های تورک، هزاره‌های تاجیک‌شده، هزاره‌های اسمعیلیه و هزاره‌های پشتون‌شده که در سرتاسر سرزمین افغانستان حیات بسر می‌برند، یک اکثریت بسیار بزرگ می‌باشند.

متوجه باید بود که معرفی هزاره‌ها و محل بود و باش آنها را جدا از تورکان، تورکستان صغیر آوردیم زیرا که تورکان افغانستان از ساحات بادغیس تا به بدخشان با تورکان تورکستان جنوبی ویا آنطرف رود جیحون در تکلم و بعضی از رسومات تفاوت‌های کم دارند ولی از نگاه خون همه طوایف یکی می‌باشند، اما تفاوت‌های هزاره‌های مرکزی و غیر مرکزی در نام‌ها هیچ نیست، مثلاً در طایفه شیخ علی، دولت بی، تورکمن، پنج قول وغیره در بهسود، دیوال قول، فراخ الوم، راقول، خلم وغیره. در دایزنگی و دایزنیات که در حقیقت مناطق شان بنام «غرجستان» می‌باشد، طایفه مشهور دیگری بنام هزاره تاتار که اصلاً یکی از نام‌های بسیار قدیم تورکان تاتار است که نمونه آنها در میمنه و بلخ وغیره. در دایکندی طایفه‌های دولت بیک، روشن بیک، حیدر بیک غاوش، در ساحه غزنی قره باغ، جغتو، در جاغوری مثل مقر، قلات، پهلوان و دیگر مناطق هزاره نام‌هایی را می‌یابیم که کلمات تورکی بر سر جای‌ها و طوایف‌شان گذاشته شده است که این نام‌ها، نام‌های مشترک می‌باشد.

جمله هزاره‌هاییکه در سطور پیش‌تر ذکر گردید مردمی می‌باشند که به طایفه تورکان شرقی ویا چینی و تبتی ارتباط دارند که یکی از آن مثال‌ها عبارت از تورکان فورمولی می‌باشد، شیرمحمد خان ابراهیم‌زایی در کتاب «تواریخ خورشید جهان» می‌نویسد که فورمولی‌ها اصلاً از تورکان تبت هستند و بعد از اینکه آنها در خاک فعلیه افغانستان آمدند به نسبت اینکه شیخ «روحانی» یک شخصیت پشتون بود و آنها مرید شیخ مذکور شدند، بالاخره آهسته-آهسته زبان‌شان چون مسعودی‌ها و تعدادی از ایماق‌ها به پشتو مبدل گردید و مردمان معمر فورمولی‌ها خودها را تورک می‌گویند.

بعضی از مردمان درباره نسب خود معلومات کافی ندارند، همین‌که در هر زبان تکلم می‌نمایند خود را گوینده اصلی همان زبان و نسب می‌دانند که البته همه انسان‌ها در حقیقت از اولاد حضرت آدم و بی بی حوا می‌باشند و این تقسیم بندی‌ها و بعضی-بعضی سازی‌های ما فقط بخاطر شناسایی‌ها می‌باشد و این علمی-ست که بنام علم‌الانساب ویا نسب‌شناسی (جینیالوژی) یاد می‌گردد و درین نوشته بجز از شناسانیدن نژاد هدف دیگری در نظر گرفته نشده است و مردم باید این موضوعات را با یک هدف نیک و همزیستی‌های پاک تصور نموده و جامعه عمل بپوشانند و این همزیستی‌ها کیفیت و زیبایی‌های خاص دارد. طور مثال یک ویدیوی هزاره‌های پنجشیر در (یوتوب) بمشاهده می‌رسد که جمله اهل سنت والجماعه و به تاجیکی که اکسنت برادران تاجیک‌زبان پنجشیری را دارند تکلم می‌نمایند ولی دشمنی ویا خصومت و نزع و جنگ در میان آنان دیده نمی‌شود، از سنی بودن هزاره‌های پنجشیر و بعضی مناطق هزاره‌های دیگر که سنی مذهب می‌باشند چنان معلوم است که شیعه در افغانستان تاریخ بسیار کهن ندارد، اگرچه به عقیده یک‌تعداد علمای شیعه چون حضرت استاد شیخ حسین علی یزدانی (حاج کاظم) قدامت شیعه در افغانستان ریشه طولانی دارند، شاید استاد یزدانی و یکتعداد دیگر به این باور باشند که تشریف‌آوری اهل بیت حضرت محمد<sup>(ص)</sup>



معنی شیعه بودن مردم خراسان را می‌دهد و این موضوع تا یک‌حدی قابل تأمل است، چونکه در آن اوقات انشعابات زیاده‌تر شکل سیاسی را گرفته بود و چنانکه تا امروز موضوع جدی سیاست در میان است. گفته آمد که در افغانستان دو طایفه بزرگ تورک وجود دارد، یکی اینکه درباره آنها که عبارت از تورکان توکیو بودند از جمله اهل هزاره شامل می‌باشند که در مناطق مرکزی افغانستان با ولایات و موقعیت‌های جغرافیایی آنها معرفی گردید.

دو دیگر تورکستان معروف در افغانستان می‌باشد که به استناد نویسنده معروف فیض محمد کاتب هزاره آنرا «تورکستان صغیر» می‌گفتند، مشابهت این تورک‌ها زیاده‌تر بمانند تورکان تورکستان جنوبی می‌باشد و آقای میرمحمد صدیق فرهنگ می‌فرماید که این گروه تورکان صفحات شمال ویا این‌طرف رود جیحون از قدیم‌الایام تشریف داشتند و لازم بیادآوری است که اهل تاجیک ویا آریائیان نیز از قدیم‌الایام در کنار تورکان توکیو و تورکان تورکستان صغیر تشریف داشتند و چون بحث ما در مورد تاریخ آنها نمی‌باشد بناً نوشتن درباره آنها را به جای و وقت دیگری می‌گذاریم، چونکه هدف ما درین نوشته فقط معرفی عزیزان هزاره و قدامت و اصلیت آنها در افغانستان بود.

در ختم این نوشته می‌خواهم درباره سه شخصیت عمده هزاره‌ها که الحمدلله حیات دارند، چند کلمه بصورت مختصر بیان بدارم.

استاد حسین علی یزدانی یا حاج کاظم یزدانی، وی شخصی است که با نوشته‌های خویش به مرحوم باب‌عبدالعلی مزاری قوت قلب می‌بخشید و او از هزاره‌شناسان واقعی افغانستان است. این شخصیت عالم و پرفیض و برکت هزاره‌ها را زمانی زیارت نمودم که در سال (۱۹۹۴م) در کانفرانس کمیته صلح ملل متحد در کویته پاکستان اشتراک داشتم و او نیز در آنجا تشریف داشت و طوریکه در فوق یادآوری گردید کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» عبارت از کتابی بود که مرحوم باب‌عبدالعلی مزاری آنرا به دوستان فرهنگی خود بشکل سوغات و تحفه می‌داد.

از چندین سال به این‌طرف با شخصیتی آشنا شده‌ام که اگر در یک استیشن بس هر دو انتظار بس را بکشیم یکدیگر را نمی‌شناسیم، او الماس و جوهر نایاب هزاره‌هاست، او تاریخ را می‌داند و از همه بالاتر به سیاست عمیق و دقیق است، آدیب نکته‌سنج و نویسنده تواناست. این شخصیت به آسانی می‌تواند رهبریت هزاره‌ها را بچرخاند و نام این سیاست‌دان با احساس عبارت از حسین ورسی که نوشته‌هایش بنام‌های مستعار نیز بطبع می‌رسد، بیاد دارم که در ملاقات مرحوم باب‌عبدالعلی مزاری و من برایم فرموده بودند که وی اصلاً از ورس می‌باشد و مزاری تخلص وی است، این دانشمند سیاست‌دان یا آقای حسین ورسی که بوقت فعالیت‌های چپی‌های افغانستان بنام «حسین تلاش» شناخته می‌شد، سال‌ها زندان‌های مخوف چپی‌ها را دیده و در نهایت جان به سلامت برده است که هم‌قشلاق باب‌عبدالعلی مزاری بشمار می‌آید.

جناب ورسی معتقد به نظام فدرالی در افغانستان می‌باشد، از آن‌رو فعالیت‌های زیادی را در آن‌باره براه انداخته و تا جائیکه برایم معلوم گردیده در سیاست پخته‌کار و آزموده می‌باشد و با بسی از حرکات سیاسی در داخل تماس دارد و البته چون خودش در خارج حیات بسر می‌برد و با جمعیت‌های سیاسی در خارج ارتباط خاص دارد، از آن سبب فکر میکنم که جناب حسین تلاش بهترین رهبر می‌تواند باشد.

شخص سوم را از روی ترانه‌های دل‌انگیز او شناختم، نامش داوود سرخوش است، وی بلبل هزار داستان است که هزاره‌ها بلبل هزاره یا هزارستان می‌گویند، او به عقیده من سلطان صدا و آواز و نیز از اعجوبه‌های زمان می‌باشد.

در تاریخ آسیای مرکزی ما کلمات «تورک و تاجیک» را زیاد شنیده ایم و در میان مردم هم زیاد رایج می‌باشد و واقعاً زنده‌گی و همزیستی این دو ملیت را اگر مطالعه نمائیم به هزاران سال می‌رسد، به تأیید گفته ما داوود سرخوش می‌گوید: «به حال مه‌گریه می‌کرد تورک و تاجیک» و این دو کلمه در تاریخ وطن ما دایم در ردیف هم قرار دارند.

داوود سرخوش با خواندن‌های دل‌نشین و آواز «داوودی» خود هنر و فرهنگ تورکان هزاره را بر آسمان‌ها و کهکشان‌ها پرواز داده و بی‌گمان داوود سرخوش با آواز «داوودی» اش در میان اهل موسیقی افغانستان خاصاً هزاره‌ها Legend و افسانوی است.

کتابی را سال‌ها پیش بنام «کابلستان» تألیف نموده بودم، چونکه از خوردسالی با کابل آشنایی دارم، در آن محل زیبا، پرکیف و برکت نوجوانی، جوانی و بزرگ‌سالی را سپری نمودم و از آب و هوایش آشامیده و تنفس کرده و فعالیت‌های زیاد فرهنگی را در آنجا انجام داده‌ام، داوود سرخوش خواندنی دارد بنام «خدایا» که در حقیقت در سوگ کابل است، این آواز داوود سرخوش نخواهد در دوران ما نظیر داشته باشد، من در خصوص آواز لتامنگیشکر کتابی را بنام «ملکه قلب‌ها» نوشته بودم و در آن کتاب گفته‌ام بله غلام علی خان را که لتا را «معجزه آفریدگار» گفته بود آن کلمه را شامل ساخته بودم، او اندکی کمتر از پنجاه هزار خواندن دارد و تنها با محمد رفیع چار و نیم هزار خواندن دارد و تأثیر خواندن‌های او حد و اندازه ندارد، فقط در میان خواندن‌های هنرمندان افغان یک خواندن سیما جان ترانه را بنام «از مستی چشمانم» را به بهترین خواندن‌های لتا برابر می‌کنم و خوش هستم که برای سیما جان ترانه لقب «فرشته آواز» را دادیم.

کسیکه در خواندن‌های خود واقعاً شنونده را به جهان دیگری می‌کشاند، همین داوود سرخوش است، من در تاریخ موسیقی خوانده‌ام که یوسف اندکانی در دوران تیموریان هرات در آواز آنقدر شهرت داشت که در موسیقی او را سرآمد هفت اقلیم می‌دانستند، این داوود سرخوش در خواندن‌های «بیت رنگین»، «تکری»، «دیدمش»، «سرزمین» و خصوصاً «خدایا» و ده‌ها خواندن دیگر نظیر ندارد. «خدایا آه و ماتم داره کابل»، «چو کابل هیچ قبرستان ندیدی» و...

بای میرزا، صفدر توکلی، الهه سرور، حمید سخی‌زاده و ده‌های دیگر در میان اهل هزاره نام و نشان بزرگی دارند که درباره هنر هریک باید نوشت و تحقیق کرد.

مثلث بالا حاج کاظم یزدانی، حسین تلاش ورسی و داوود سرخوش فقط مثال‌هایی از هزاره‌گان می‌باشند و استعداد‌های خداداد دیگر در میان آن مردم به هزاران می‌رسد.

هنوز هزاره‌ها در منطقه خود نتوانستند نامی را که قبول همه هزاره‌ها باشد بیابند، هزارستان، غرجستان و زابلستان که دو کلمه آخر بشکل بسیار خوب تاریخی دارد و شاید بگفته آقای یزدانی «زابلستان» بهتر از اسمای دیگر باشد و نام «زاوول» نه‌تنها نام طایفه‌ای از هزاره‌ها (هزاره زاوولی) می‌باشد بلکه کلمه «زاوول» یک نام قبل از میلاد است که در کنار «قابول» (کابل) و «غزنی» (غزنه) آمده است و این سه نام جابول، قابول و غزنی اسماء اولاده آچیل خان نام خان بزرگ تورکان توکیو می‌باشد که بعداً بنام‌های زابل و کابل و غزنی به

تلفظ تورک‌ها حرف (یا) بشکل غیر ملفوظ می‌آید، هنوز در کابل جایی وجود دارد که «قابل بایی» می‌گویند و این ریشه همان کلمه کابل می‌باشد که اکنون معمول گردیده است.

تبصره‌های بالا به جهتی آورده شد که مردم هزاره در طول سال‌هائیکه رنج‌ها و تکالیف زیاد برای‌شان از جانب حکومت‌ها داده می‌شد با آن همه رنج و عذاب که داشتند خودها را در پیدا و پنهان از نگاه علم و دانش و فرهنگ و سیاست تقویه کردند. چنانچه هم اکنون دارای چندین رهبر سیاسی، نویسندگان مبلغین، خبرنگاران، نطاقان، سپورت‌مین‌ها، هنرمندان، سیاست‌دانان و توده‌های خورد و بزرگ سیاسی و نیز به مبارزه معروف شده‌اند و دوران‌های مختلفه تاریخی افغانستان را با روشنی‌ها و تاریکی‌هایش در نور دیده‌اند، بناً از روی دلایل فوق می‌توان گفت که این مردم با همت و قهرمان دیگر زوال نخواهند کرد و امید است رهبریت را با درایت کلی که دارند بدست بیاورند.

در خصوص موضوع رهبریت لازم است درباره ایران و شیعه صحبت گردد، شیعه افغانستان و ایران تفاوت‌های زیاد دارد، در افغانستان بگفته مرحوم سید اسمعیل بلخی «شیعه که سنی و سنی که شیعه نیست، مسلمان نیست» و این گفته سید اسمعیل بلخی<sup>(ح)</sup> معنی‌های گوناگون دارد، اولین معنی و توجیه آن اینست که منظور از ایمان بخداوند و قرآن و پیغمبر<sup>(ص)</sup> برحق است و بس.

در جامعه ازهر قاهره که دست کم هزار سال قدامت دارد و اولین دانشگاه اسلامی جهانی است که در حقیقت قبله علمی علمای اسلام بشمار می‌رود مذهب جعفریه دوازده امامی را مذهب پنجم اسلام در کنار حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی رسماً قبول و قرار داده‌اند و این معنی آنرا می‌دهد که هر پنج مذهب بجز فروعات در اصلیت فرقی ندارند.

نویسنده این سطور چه خاطراتی نیکی نبوده که با گروه‌های جعفریه افغانستان نداشته‌ام، از دوران احمدشاه ابدالی تا پادشاهان اخیر افغانستان، جمله میرزایان و مشاوران دربارها اهل تشیع بودند، حتی عایشه بیگم درانی که نام اصلی‌اش سرور بیگم بود که در باطن شیعه و با ادبای دربار تیمورشاه درانی محشور بود، منظور از گفتار فوق اینست که اگر هزاره‌ها بر سر اقتدار بیایند، باید چون دیگران که در زیر سقف همسایه‌ها قرار دارند، در سایه ایران خودرا قرار ندهند و اگر آن‌روز بیاید که در زیر حمایه ایران قرار بگیرند بدون تردید زوال‌شان در نیم‌قدمی قرار خواهد داشت.

تقریباً در افغانستان در یادداشت حیاتی این نگارنده شیعه و سنی یکی شده بودند، همزیستی این دو گروه حیرت‌برانگیز بود، نظریات بالایی من خلاصه گفته‌های مرحوم بابو عبدالعلی مزاری و من بود که باید بدوستان می‌نوشتم. و من کاملاً با گفته‌های بسیار عمیق سیاسی آن مرحوم توافق داشتم و دارم.

و من الله التوفیق

دکتور عنایت‌الله شهرانی

بلومینگتن، اندیانا

نوامبر ۲۰۲۰م